

محبت ذات را با محبت از مناسبت ذات بن محبت
 بر دو وجه تواند بود یکی آنکه محبت مرآتیت محبت طهرت
 عین محبت یعنی وجود را صیقل بود و کثیر حکام حکام و قوا
 و سابط پسند ترتیب زور منعی بقین آن محبت توسط
 نفین محبت در قدس ذات او تاثیر نتواند کرد و طهارت
 اصلا او را غیر نتواند داد و تفاوت درجات مقربان
 محبت و نزدیکی محبت و باعتبار تفاوت در کمال نقصان
 ازین وجه تواند بود **در مانی** دیدم پیر که ز برین حرف
 گفود: چون او در کار خود باکی نبود: بود آینه که
 عکس خورشید وجود: جاوید در و بصورت هر نور
 و وجود دیگر از مناسبت یک خط عمده خودت از جمعیت
 مرتبه است یعنی باعتبار خلق با جلال الهی و محقق است
 نامتناهی و این تفاوت میباشد که تفاوت جمعیت
 هر کرات ذره جمیعش بیشتر قدم او در سبقتها **ان**
 بیشتر و در جمع بین بدین الوهمان من اینهاست نه و محبت

محبوب الحق و له الکمال المطلق و حقیقه مراتب الذب و
 الا لوجه معا و حکامها و لوازمها جمعا بلکه او برینجا
 جامع بین مرتبای الوجوب الامکان و مرآتیت واقع
 بین عالمی القدم و الحدیثان از یک روی مظهر اسرار لا
 هونست و از دیگر روی مجمع احکام و آثار ناسوتی
 علی الدوم لسان مرتبتش بدین ترانه منظم که **ربانی**
 بر اوج کمال صبح صادق مایم: حل گشت کشف قائلیم
 سرخ خلق از دل ما برون گشت: مجموع مجمع حکام مایم
لا همه و تاملی محبت ذات است محبت می سبحانه و کما
 بواسطه اموری که خصصا صلی و ارتباط تمام بان محبت
 داشته باشد چون معرفت شود او و قرب و وصول
 بد و و این نسبت بر مرتبه اگر چه متزلزل و معلول است
 در مرتبه اوله و فوقه مع الحق سبحانه و فی نه
 المرتبه و توفی مع نظم منده و شتال به و بینها
 معنوی که شد ز کما عاتق من: وی گفت با شعی نه مع الحظ منده

اینها را توفی بود و این
 مع الحظ منده